



University of Tehran Press

The Effect of the Consent of the Guardian of the First Victim on the Revenge of the Murderer of a Person

Zeinab Sanchooli 

Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, ZAH.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran. E-mail: zsanchooli@iau.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:

Received: 28 January 2024
Revised: 20 July 2025
Accepted: 28 July 2025
Published online 21 September 2025

Keywords:

Holder of right retaliation,
Murderer retaliation (Qesas),
Mahdur-al-Dam,
Doub.

ABSTRACT

One branch of the discussion on revenge concerns retaliation against a person's killer. If a third party kills someone entitled to exact revenge—without the permission of either the ruler or the guardian—and subsequently expresses consent after the fact, jurists differ on the ruling. The majority of classical jurists hold that the killer is subject to qisās (retribution) for taking a life and must also pay the blood money (diyah). In contrast, some contemporary jurists argue that the case involves doubt, invoking the Dara'a principle (the rule of avoiding punishment in cases of uncertainty). Using a descriptive-analytical method, this article concludes that applying suspicion and the Dara'a principle in such cases is highly contested. Given the explicit guidance of the Qur'an (Surah Al-Isra, verse 33) and Article 219 of the Islamic Penal Code, a person who usurps the ruler's authority and kills without a legitimate claim to vengeance is liable to retribution. Therefore, the prevailing opinion affirming qisās against the murderer is reinforced.

Cite this article: Sanchooli, Z. (2025). The Effect of the Consent of the Guardian of the First Victim on the Revenge of the Murderer of a Person. *Islamic Jurisprudential Researches*, 21, (3), 251-267.
<http://doi.org/10.22059/jorr.2025.371538.1009422>



© Authors retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.371538.1009422>

Publisher: University of Tehran Press.



دانشگاه تهران

نشریه پژوهش‌های فقهی

سایت نشریه: <https://jorr.ut.ac.ir/>

شاپا الکترونیک: ۶۱۹۵-۲۴۲۳

تأثیر رضایت ولی دم مقتول اول بر قصاص قاتل فرد جانی

زینب سنجولی

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. رایانامه: zsanchooli@iaau.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۶/۳۰

یکی از فروعات بحث قصاص در مورد قصاص قاتل فرد جانی است. چنانچه شخص ثالث مستحق قصاص را بدون اذن حاکم و همچنین بدون اذن ولی دم به قتل برساند، سپس ولی دم اول اعلام رضایت کند، در حکم مسئله میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقها قاتل به قصاص قاتل فرد جانی و سقوط دیه هستند و برخی از فقهای معاصر قاتل به حصول شبهه و اِعمال قاعده درأ هستند. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده این نتیجه حاصل شده است که قول به حصول شبهه و اِعمال قاعده درأ در چنین مواردی با مناقشات جدی روبه‌روست و با توجه به صراحت قرآن در آیه ۳۳ سوره اسراء و ماده ۴۲۱ قانون مجازات اسلامی شخص جانی از باب تعدی بر حاکم و قتل فردی که نسبت به او مهدور الدم نبوده قابل قصاص است. پس قول مشهور مبنی بر قصاص قاتل فرد جانی تقویت می‌شود.

کلیدواژه:

شبهه،

فرد جانی،

قصاص،

مهدور الدم،

ولی دم.

استناد: سنجولی، زینب (۱۴۰۴). تأثیر رضایت ولی دم مقتول اول بر قصاص قاتل فرد جانی. پژوهش‌های فقهی ۲۱ (۳)، ص ۲۵۱-۲۶۷.
<http://doi.org/10.22059/jorr.2025.371538.1009422>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.371538.1009422>



مقدمه

یکی از شرایط قصاص مهدور الدم نبودن مقتول است. مستحق قصاص، اگرچه نسبت به اولیای دم مهدور است، نسبت به سایر افراد جامعه محقون الدم است و کسی حق تعدی و به قتل رساندن او را ندارد. پس چنانچه شخصی غیر از اولیای دم مستحق قصاص را به قتل برساند، مرتکب قتلی شده که مستوجب قصاص است. آیه شریفه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء/۳۳) و روایات مستفیضه بلکه متواتره‌ای (حرّ عاملی، ۱۴۲۴، ج ۱۹، باب ۳۳) که درباره قصاص وارد شده است به خوبی بر این مطلب دلالت دارند که قصاص حق مشروع ولی دم است. این بدان مفهوم است که تا ولی مقتول تقاضای قصاص نکند قصاص قابل اجرا نیست؛ اگرچه عمدی بودن آن ثابت شده باشد (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۱۶۷؛ عوده، ۱۳۷۳، ج ۱:۵۴۷). بنابراین، اگر ولی مقتول رضایت خود را مبنی بر عفو قاتل و گذشت از قصاص اعلام کند قاتل، به طریق اولی، مستحق قصاص نخواهد بود.^۱ اصل این مطلب امری مسلم است و در آن خلائی وجود ندارد. اما در برخی از فروعات متفرع بر آن پرسش‌هایی قابل طرح است؛ از جمله اینکه اگر شخص ثالثی مستحق قصاص را بکشد و سپس اولیای دم مقتول اول رضایت دهند حکم مسئله چیست؟ و اولیای دم مقتول نخست چه حقی دارند؟ در این خصوص، مشهور فقها قائل به قصاص شخص ثالث هستند و می‌گویند شخص ثالث، از باب تعدی از حق و تجرّی بر حاکم، مستحق قصاص است. برخی دیگر از فقهای معاصر مسئله شبهه را مطرح کرده‌اند و قائل به اجرای قاعده در آن هستند.

در پیشینه تحقیق باید گفت تحقیقات متعددی در این خصوص انجام شده است؛ از جمله مقاله «نقد و بررسی تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی» از رامین پورسعید و مریم محمدی، مقاله «بازخوانی جواز قتل مهدور الدم و چالش‌های آن با دادرسی منصفانه» از عاطفه عباسی، مقاله «تحلیل حق اولیای دم در فرض کشته شدن عمدی قاتل» از الهه نخعی و محمدرضا کیخا، مقاله «سقوط قصاص با عفو برخی از اولیا» از محمدحسین شعبانی، مقاله «قتل ناشی از شبهه در هدف با نگاهی به قانون مجازات اسلامی» از کیومرث کلانتری، و لیکن، وجه نوآوری مقاله حاضرین است که با نقد نظر برخی از فقهای معاصر، مبنی بر حصول شبهه و اعمال قاعده در آن موضوع بحث و در نتیجه سقوط مجازات، به تقویت قول مشهور مبنی بر قصاص قاتل فرد جانی پرداخته و این عمل مطابق قرآن و صراحت قانون شمرده می‌شود.

پیشینه نظری پژوهش

مهدور الدم

مهدور الدم کسی است که بر اساس موازین شرعی و قانونی، به علت ارتکاب پاره‌ای افعال، ریختن خونس مباح دانسته شده و قاتل او، از جهت ارتکاب قتل عمدی، مستحق قصاص یا پرداخت دیه نیست (ابن منظور، ۱۴۰۵:۵۱). مهدور الدم بر دو قسم است:

- مهدور الدم مطلق: کسی است که ریختن خونس برای همه افراد جامعه مباح دانسته می‌شود در صورت اثبات

مهدور الدم بودن وی در دادگاه قاتل اومستحق قصاص نخواهد بود؛ مانند سَابِ النبی، زانی محسن، و ... (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۱۲؛ الطباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۲:۵۲۲).

- مهدور الدم نسبی: کسی است که تنها نسبت به برخی از افراد جامعه مهدور استو اگر کسی غیر از صاحبان حق او را به

قتل برساند خود مستحق قصاص است؛ مانند قاتل که تنها نسبت به اولیای دم مقتول مهدور است (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۱۶۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵:۱۵۴؛ الحلی، ۱۴۲۰، ج ۲:۲۴۸؛ الخویی، ۱۴۲۲، ج ۲:۶۹؛ الموسوی السبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸:۲۲۷؛ فاضل لنگرانی، ۱۴۰۷: ۱۴۹؛ الموسوی الخمینی، ۱۴۱۷، ج ۲:۴۶۸).

۱. عطف به استعلام شماره ۷۷/۳/۱۷-۲/۷۴۴ نظر مشورتی اداره حقوقی بدین شرح است: استفاده از حق عفو در جرم قتل عمد که جنبه حق الناس دارد محدود به زمان معین نیست و مادام که حکم اجرا نشده است اولیای دم می‌توانند اعلام گذشت کنند. در فرض مطروحه در بند «الف»، چنانچه اولیای دم منجزاً و بدون قید و شرط اعلام گذشت کند، مستنداً به ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی قاضی ناظر اجرای حکم مکلف است دستور توقف اجرای حکم را به مأمور اجرا بدهد و با تنظیم صورت مجلس و انعکاس گذشت اولیای دم در آن پرونده را جهت تعیین تکلیف و صدور رأی مقتضی به نظر دادگاه صادرکننده حکم برساند.

قاعده درأ

این قاعده برگرفته از حدیث «تَدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ» است (سیوطی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۲۲؛ بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۲۲) و مورد اعمال قاعده درأ خصوص شبهه است و شبهه در دو صورت تحقق می یابد:

- **شبهه موضوعیه:** چنانچه کسی با آگاهی از حکم حرمت چیزی در موضوع شک کند و مرتکب عمل ممنوعی شود مورد از مصادیق شبهات موضوعی (محقق داماد، ۱۳۸۵: ۵۵) و بی تردید مشمول قاعده درأ است. زیرا مقتضای اصول اولیه این است که تا موضوعی احراز نشود حکمی نیز ثابت نمی شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲: ۱۵۶).
- **شبهه حکمیه:** چنانچه کسی به جهت ناآگاهی از قانون و حرمت چیزی مرتکب عمل ممنوعی شود عمل او مشتمل بر شبهه حکمی است (محقق داماد، ۱۳۸۵: ۵۴). در خصوص شبهات حکمیه برخی از فقها عموماً به قاعده درأ استناد کرده اند (شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۹: ۳۰) و برخی دیگر قائل به تفصیل شده اند؛ بدین نحو که جهل قصوری را مشمول قاعده می دانند ولی جهل تقصیری را مشمول قاعده نمی دانند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲: ۱۵۶).

ابعاد اجتماعی و اخلاقی موضوع قصاص

موضوع قصاص ابعاد اجتماعی و اخلاقی گسترده ای دارد که در ذیل به برخی از آن ها اشاره می شود:

- **تأثیر اجرای قصاص بر کاهش یا افزایش خشونت در جامعه:** بی گمان قصاص عاملی مهم در بازدارندگی مردم از ارتکاب جنایت به ویژه قتل عمد است (نوربها، ۱۳۸۲: ۳۹۱؛ کاپلستون، ۱۳۸۲، ج ۸: ۱۹؛ بولک، ۱۳۷۲: ۱۳). زیرا آگاهی از کیفر برابر موجب می شود انسان خردمند و عاقل به دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکند و زمینه قطع اعضای خویش را فراهم نیاورد. از این رو، در اجرای قصاص علنی بودن و علیروس الاشهاد تشریع شده است تا خردمندان با دیدن مجازات و کیفر ارتکاب جنایات بدانند که هرگونه ارتکاب عمل جنایی می تواند این گونه قصاص رابه همراه داشته باشد. بنابراین بازدارندگی یکی از مهم ترین علل تشریع حکم قصاص است که در آیه ۱۷۹ سوره بقره^۱ به صراحت بیان شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۰۳). اما، در مقابل، بسیاری دیگر نیز قصاص به مثل را نوعی مجازات بی رحمانه و سنتی می دانند که ازدوران کهن برجای مانده است و چنین شاهد می آورند که طی سالیان دراز در جوامعی که قصاص وجود داشته جرایم نیز وجود داشته است؛ پس عاملیت بازدارندگی قصاص اشتباه است. در حقیقت آن ها با استناد به نتایج به دست آمده از حذف مجازات اعدام (چه در قتل عمد چه در جرایم دیگر) در برخی از کشورها به این نتیجه رسیده اند که مجازات حبس ابد از قصاص نفس بازدارنده تر است. بنابراین قصاص نفس در نگاه آنان مجازاتی ناکارآمد است (پویافر و استاجی، ۱۳۹۴: ۶). در پاسخ به این شبهه می توان گفت اولاً بازدارندگی قصاص نفس به مراتب از حبس ابد بیشتر و کارآمدتر است و صرف پایین تر بودن آمار قتل در چند کشور صنعتی، آن هم در سال هایی که این آمار در اکثر کشورهای جهان پایین بوده است، دلیل بر بازدارندگی بیشتر حبس ابد نسبت به قصاص نفس نیست (طارمی، ۱۳۸۶: ۱۲)؛ ثانیاً مجازات حبس در درازمدت آثار جسمی و روانی جبران ناپذیری- نظیر تنفر، حس انتقام طلبی از جامعه، افسردگی، خودکشی، ارتکاب قتل در زندان، تجاوز جنسی، حرفه ای شدن، و ... بر فرد و خانواده او خواهد گذاشت (مزروعی، ۱۳۹۲: ۷۷).
- بنابراین، بدیهی است تشریع قانون قصاص در قالب یک نظام عادلانه کیفری با تکیه بر اصل شخصی بودن مجازات ها نه تنها به کشتارها و خونریزی های غیر عادلانه عصر خود که جان افراد بی گناه را هدف قرار داده بودند خاتمه داد که حیات و عدالت را در سطح بسیار گسترده برای جوامع انسانی اسلامی به ارمغان آورد. از این رو، تشریع قصاص در اسلام یکی از گام های بسیار مهم در جهت حفظ حیات بشر و تأمین نظم و امنیت در جامعه محسوب می شود.

- **جایگاه عفو و گذشت در نظام کیفری اسلام:** عفو یکی از عوامل سقوط یا تخفیف مجازات و نیز ابراز محبت و رأفت نسبت به محکومان است که از طرف عالی ترین مقام کشور یا مرجع قانونگذاری اعطا می شود (شیری، ۱۳۷۲: ۱۴۳). عفو که از طرف عالی ترین مقام کشور اعطا می شود عفو خصوصی و عفو دیگر عمومی نامیده می شود. حقوقدانان در

۱. «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است باشد که به تقوا گرایید.

تعریف عفو دو دسته شده‌اند؛ برخی به تأسی از فقه اسلامی عفو را سببی خاص از اسباب سقوط برخی مجازات‌ها می‌دانند (عوده، ۱۳۷۳، ج ۱: ۷۷۴) که باعث اسقاط بعضی یا کلمجازات مترتب بر جرم می‌شود که‌این تعریف هم شامل عفو صادرشده از افراد هم عفو صادرشده از جامعه است (ابن عبدالکریم، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۱) و برخی دیگر از حقوقدانان با توجه به قوانین موضوعه و مفاهیم حقوقی عفو را عبارت می‌دانند از وسیله‌ای برای اسقاط دعوی عمومی یا متوقف ساختن اجرای حکم (باهری، ۱۳۸۰: ۴۷۸؛ گلدوزیان، ۱۳۷۸: ۴۱). به عبارت دیگر، عدم اجرای مجازات یا قسمتی از آن درباره محکومی که حسب قاعده باید مجازات می‌شد (بلوری، ۱۳۳۷: ۷۲) ناشی از بخشایشی است که دارنده قدرت اجتماعی نسبت به مقصری که به حکم قطعی لازم الاجرا محکوم شده ابراز می‌دارد (علی‌آبادی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۸۴؛ ملک‌اسماعیلی، ۱۳۵۵: ۲۴۴). در واقع، عفو اقدامی مبتنی بر اغماض یا مصالح فرد و جامعه است که با تصویب نهادهای حکومتی اعم از نهاد رهبری یا مجلس قانونگذاری به منظور موقوف ماندن تعقیب متهمان یا بخشودن کلیاً قسمتی از مجازات محکومان صورت می‌گیرد (اردبیلی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۶۱).

از آنجا که در قوانین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کیفیت اعطای عفو عمومی و مقام اعطاکنده آن مورد غفلت قرار گرفته و ابهام‌های زیادی هم در کیفیت هم در مقام اعطاکنده به وجود آمده است، بعضی اعطای عفو عمومی را از اختیارات ولی امر می‌دانند و برخی دیگر با استناد به اطلاق اصل ۷۱ قانون اساسی آن را از اختیارات مجلس شورای اسلامی قلمداد می‌کنند. به هر حال عفو مورد اشاره در بند ۱۱ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی و ماده ۲۴ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ از نوع عفو خصوصی است و بعد از پیشنهاد رئیس قوه قضاییه باید به تصویب مقام رهبری برسد. حال، در حقوق اسلامی اگر طریق اثبات عمل ممنوعه مؤدای گواهی گواهان باشد عفو در میان نخواهد بود؛ مگر اینکه مرتکب قبل از اقامه بینه شرعی توبه کرده باشد. اگر طریق اثبات اقرار فاعل باشد و موضوع توبه بعد از اقرار مطرح شود، حاکم شرع در اجرای مجازات حدی یا عفو از فاعل مخیر است. در مجازات‌های تعزیری نیز حاکم میسوط الید است و اختیارات گسترده‌ای دارد.

- جنبه‌های انسانی اجرای قصاص: مجازات قصاص نفس در اسلام مجازاتی بسیار حساس و چالش‌برانگیز است. در

ذیل به برخی از جنبه‌های انسانی اجرای این حکم اشاره می‌شود:

الف) حفظ حیات محکوم علیه: در دیدگاه قرآن کریم، حق حیات تنها از سوی خداوند به انسان بخشیده شده است و از این رو تنها خداوند می‌تواند در آن تصرف کند. حیات گذشته از آنکه حق انسان است وظیفه او نیز به‌شمار می‌آید و هیچ‌کس نمی‌تواند از زیر بار این وظیفه شانی خالی کند (جوادی‌آملی، ۱۳۸۰: ۱۱). با توجه به اهتمام و احترام جدی اسلام به حیات انسان‌ها، هیچ‌کس نمی‌تواند آن را سلب کند؛ مگر در مواردی که قوانین الهی سلب آنرا اجازه دهد، مانند قصاص قاتلی که حیات دیگری را به عمد و به ناحق سلب کرده باشد. اسلام با وضع قوانینی مانند قصاص از حق حیات انسان‌ها دفاع کرده است. باید توجه داشت که قوانین اسلام از پشتوانه عقلی برخوردارند و عقل سلیم آن‌ها را تأیید می‌کند و به همین دلیل است که قرآن کریم در آیه ۱۷۹ سوره بقره، که از قصاص سخن می‌گوید، اهل عقل و خرد را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید: «ای صاحبان عقول، در قصاص برای شما حیات است».

در حقوق کیفری جمهوری اسلامی ایران که بر گرفته از فقه امامیه و حقوق کیفری اسلام است، بر حفظ حیات همه انسان‌ها تأکید فراوان شده است و حتی به صراحت اذعان شده است که در مرحله اجرای حکم کیفری (غیر از مجازات‌های سالب حیات) حیات محکوم علیه و سایر افراد وابسته به محکوم علیه مثل جنین و نوزاد (حتی افراد وابسته به محکومین به مجازات‌های سالب حیات) نباید به خطر بیفتد و بیشتر حقوق در نظر گرفته شده برای محکوم علیه در مرحله اجرای احکام کیفری نشئت گرفته از ضرورت حفظ حیات محکوم علیه است.

ب) حفظ کرامت، حیثیت، و عزت انسانی محکوم علیه: اولین اصلی که باید در اجرای مجازات قصاص رعایت شود اصل کرامت انسانی است. انسان موجودی است که از نوعی کرامت برخوردار است که کرامت ذاتی نامیده می‌شود (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۴: ۱۳۱؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۴: ۱۷۸). این کرامت نه تنها برای انسان حق به شمار می‌رود بلکه برای او نسبت به خودش نیز تکلیف ایجاد می‌کند؛ یعنی نه تنها رفتار دیگران با او باید متناسب با کرامت او باشد، بلکه خود او نیز در قبال آن مسئول است و

حق ذلیل شمردن خود را نخواهد داشت (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۲۸). اقتضای این اصل در مرحله تشریع و اجرای مجازات قصاص نفس این است که اولاً مجازات به گونه‌ای باشد که ذاتاً نفی‌کننده کرامت قاتل نباشد و ثانیاً شیوه اجرای آن نیز به گونه‌ای تشریع شود که شأن او رعایت شود. یعنی چه در صورت اعمال حق قصاص چه در صورت اخذ دیه یا حتی بخشش یا حبس کرامت انسانی قاتل نباید زیر پا گذاشته شود (حمیری، ۱۴۳: ۱۴۳؛ نعمان مغربی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۵۳۲؛ نوری طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۱۱: ۸۰). از نظر اسلام، مجرم در عین مجرم و گنهگار بودن دارای کرامت و ارزش انسانی است و از همه حقوق یک فرد مسلمان برخوردار است. هیچ‌کس حق توهین و تخریب وی را ندارد و نمی‌تواند مجازاتی شدیدتر از آنچه مستحق آن است به او تحمیل کند. برخورد با مجرم و محکوم علیه نباید به گونه‌ای باشد که نوع نگاه و نگرش ما به او منفی شود و او را از حقوق اجتماعی و انسانی خویش محروم کند. مجرم انسانی است همانند انسان‌های دیگر که باید کفاره عمل خویش را بپردازد و مجازات شود. ولی باید تنها به آنچه مفاد مجازات است اکتفا شود نه بیشتر. آیات متعددی از قرآن کریم^۱ بیانگر این موضوع است که برخورد با مجرم و محکومین باید در محدوده همان مجازات‌های تعیین شده و مشخص در شرع باشد و هیچ تجاوزی از این حد صورت نگیرد. چون تجاوزکنندگان از حدود خداوند در زمره ظالمان خواهند بود (فیروزی، ۱۳۸۵: ۱۰۹).

ج) برخورداری محکوم علیه از امنیت: منظور از مصونیت فردی یا امنیت شخصی یا آزادی فردی به معنای اخص کلمه این است که فرد از هرگونه تعرض و تجاوز مانند قتل، جرح، ضرب، توقیف، حبس، تبعید، شکنجه و سایر مجازات‌های غیرقانونی و خودسرانه یا اعمالی که منافای شئون و حیثیت انسانی اوست مانند اسارت، تملک، بهره‌کشی، بردگی، فحشاء و غیره مصون و درامان باشد و آن پایه و اساس همه آزادی‌هاست که با فقدان آن سایر آزادی‌های فردی معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۸: ۵۸). اهمیت این مسئله موجب شده است که حق امنیت، به عنوان یکی از مهم‌ترین حقوق بشر، جایگاه ویژه‌ای در اسناد مهم بین‌المللی حقوق بشری داشته باشد. به لحاظ اهمیت حیاتی امنیت فردی برای انسان‌ها، دولت‌ها مکلف و ملزم به حفظ آن برای همه افراد اعم از نابغان خویش و دیگر افراد انسانی و حتی محکوم علیه به لحاظ جایگاه انسانی و کرامت انسانی آن‌ها هستند (رهامی، ۱۳۹۳: ۲۰۰). بنابراین حکومت‌ها باید در جهت تأمین امنیت همه انسان‌ها اعم از محکوم و غیرمحکوم تلاش کنند و جدیت به عمل آورند.

د) رعایت اصل عدالت و احقاق حق: عدالت یکی از خواسته‌های درونی انسان‌ها و مفهومی ارزشی است. همه انسان‌ها در هر زمان و مکان خواستار عدالت‌اند و همواره در زندگی خود از آن دم می‌زنند و از نابرابری و تبعیض بیزار می‌جویند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «خداوند به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانش برگردانید و هنگامی که بین مردم حکم می‌کنید به عدالت حکم کنید»^۲. از آنجا که اجرای عدالت به نحو اکمل زمانی تحقق می‌یابد که در همه امور جاری شود تشریع همه مجازات‌ها به‌ویژه مجازات قصاص نفس نیز باید بر پایه عدالت و قسط باشد. مجازات باید به گونه‌ای باشد که حق هر صاحب حقی را به او بدهد و مجرم را نیز به سزای اعمال خویش برساند. بنابراین اصل عدالت‌طلبی و حق‌طلبی یکی از مهم‌ترین اصول تشریع مجازات قصاص نفس در نظام کیفری اسلام به شمار می‌رود. اقتضای این اصل در مرحله تشریع مجازات قصاص نفس این است که این مجازات عادلانه باشد؛ یعنی به گونه‌ای باشد که هر یک از اولیای دم، قاتل، خانواده او، و نیز عموم شهروندان به حق واقعی خود برسند و اجحافی در حق آن‌ها صورت نگیرد. البته هیچ نظام کیفری نمی‌تواند مدعی تشریع یک مجازات عادلانه باشد (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۷۳) بلکه همه در تلاش‌اند مجازات را به عدالت نزدیک کنند و این تنها خداوند است که می‌تواند چنین مجازات عادلانه‌ای را تشریع کند. اجرای احکام آخرین مرحله دادرسی‌های کیفری محسوب می‌شود. هدف از رسیدگی‌های کیفری این است که در صورت احراز وقوع جرم صحت انتساب آن و بعد از احراز مسئولیت کیفری محکوم علیه مجازات یا اقدامات تأمینی و تربیتی درباره اوبه موقع اجرا گذاشته شود تا امنیت جامعه برقرار و رشد جرم متوقف شود (آخوندی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۳).

۱. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَجْتَوِهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ این است حدود احکام الهی پس از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکاران‌اند (بقره/ ۲۲۹).

۲. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء/ ۵۸).

دیدگاه فقها در مورد قصاص قاتل فرد جانی در صورت رضایت اولیای دم اول

در صورتی که اولیای دم مقتول اول از قصاص قاتل منصرف شوند و رضایت خود را مبنی بر عدم قصاص قاتل اعلام کنند، آن گاه شخص ثالثی بدون اجازه ولی دم و بدون اذن از حاکم مستحق قصاص را بکشد در حکم مسئله میان فقها دو نظر وجود دارد.

قول مشهور فقها به قصاص قاتل فرد جانی

مشهور فقها معتقدند در صورتی که شخصی، غیر از ولی دم، مسلمان محکوم به قصاص را بکشد در اینکه قاتل (دوم) به قصاص محکوم می شود تردیدی نیست. زیرا قاتل نخست فقط برای اولیای دم مقتول مهدور الدم بوده. بنابراین، کشتن وی به وسیله دیگران از مصادیق قتل از روی ظلم و عدوان است و ادله قصاص و از جمله آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» آن را در بر می گیرد و استحقاق قصاص او برای دیگری با شمول این مورد به وسیله آیه منافات ندارد (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲: ۱۶۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۱۵۴؛ الحلی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۴۸؛ الخویی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۶۹؛ الموسوی السبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸: ۲۲۷؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۰۷: ۱۴۹؛ الموسوی الخمینی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۶۸). ممکن است گفته شود این موضوع در سه فرع قابل طرح است:

- وقوع قتل دوم، پیش از اعلام تصمیم ولی دم بر قصاص باشد: هرگاه شخص ثالث مستحق قصاص را بعد از

صدور حکم قصاص علیه او و قبل از اعلام تصمیم ولی دم بر قصاص بکشد، مرتکب قتل عمد شده و مستحق قصاص است. زیرا شخصی را کشته که خون وی نسبت به او مباح نبوده و نیز احتمال می رود ولی دم محکوم علیه را مورد عفو قرار دهد و در آن صورت اجرای حکم قصاص ممتنع شود. این رأی اکثر فقهاست (عوده، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۶۰؛ ابن قدامه، بی تا، ج ۹: ۳۵۶). دلیل فقها بر این مطلب استدلال به چند دلیل است: اولاً قصاص حقی برای اولیای دم مقتول است و ولی دم حق دارد زیر نظر حاکم قصاص را انجام دهد. حال، از آنجا که جانی مهدور الدم نیست مگر برای اولیای دم، دیگران حق ندارند او را بکشند، و گرنه مرتکب قتل عمد شده اند که قتل عمد نیز قصاص را به دنبال دارد (مغربی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۲۵۳؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۱: ۱۹۷؛ ابن قدامه المقدسی، بی تا، ج ۹: ۳۹۹؛ عوده، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۶۰). ثانیاً به موجب ماده ۲ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ که بیانگر «اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها» است در خصوص موضوع بحث از آنجا که قانونگذار در ماده ۴۲۱ ق.م.ا. به صراحت شخص متعدی را مستحق قصاص می داند تردیدی در مجازات فرد باقی نمی ماند.

- وقوع قتل دوم پس از اعلام تصمیم ولی دم بر قصاص باشد: برخی از فقها معتقدند در صورتی که پس از اعلام

تصمیم ولی دم بر قصاص، واقع شود، سپس شخص ثالثی مستحق قصاص را بدون اجازه ولی دم بکشد، در اینکه اختیار قاتل در دست اولیای دم مقتول بوده و شخص ثالث تعدی کرده تردید نیست. آنچه جای بحث دارد و نه قانونگذار نه فقیهان «دست کم در محل بحث» به آن نپرداخته اند تعیین تکلیف قتل نخست و اولیای دم آن است؛ گویا فقیهان این مورد را از مصادیق هلاک قاتل پیش از قصاص قرار داده اند و به این لحاظ خود را از بحث درباره آن در این مسئله مستغنی دانسته اند. به هر حال، در اینکه حق قصاص اولیای دم درباره قاتل اول، که اکنون خود به قتل رسیده، ساقط است شبهه ای نیست. زیرا موضوع قصاص منتفی شده است (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۷: ۲۷۲) و مورد از موارد سالبه به انتفای موضوع است. همچنین، فرد ثالث نیز از باب تعدی بر حاکم و قتل فردی که نسبت به او مهدور الدم نبوده قابل قصاص است.

برخی از فقها بر این نظریه مناقشه وارد کرده اند و گفته اند چون قتل جانی از مصادیق قتل افراد واجب القتل است نمی توان گفت قتل دوم در غیر محل خود واقع شده است؛ بلکه این قتل مانند قتل در حدود است، با این توضیح که نظیر این بحث در جرایم حدی نظیر لواط و برخی از مصادیق زنا که مجازات آن ها قتل است «به جز دشنام دهنده پیامبر که بر شنونده آن اجرای حد قتل واجب است» نیز مطرح شده است. در آنجا عده ای از فقیهان گفته اند که اگر شخصی غیر از امام یا نماینده وی فرد مستحق حد قتل را بکشد بر قاتل قصاص و دیه نیست و گروهی در این حکم اشکال کرده و قول به عدم قصاص و دیه را نپذیرفته اند (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲: ۱۶۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۱۵۴؛ الحلی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۴۸؛ الخویی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۶۹؛ الموسوی السبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸: ۲۲۷؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۰۷: ۱۴۹).

لیکن، این نظر و قیاس بر حدود قابل نقد و مناقشه است از این جهت که اولاً بدیهی است که مسئله مورد بحث ما با این مسئله تفاوت دارد و حتی قائلان به عدم قصاص و دیه در مسئله اخیر در مسئله نخست به قصاص قائل شده‌اند. زیرا خون مجرمی که به قتل حدی محکوم می‌شود به صورت مطلق هدر است. نهایت آنکه تصدی به این قتل به اذن حاکم موقوف است و اگر شخصی او را بدون اذن بکشد قتل در محل خود واقع شده و مرتکب آن فقط به دلیل اجازه نگرفتن از حاکم، مستحق تعزیر است؛ به خلاف قتل مورد بحث ما که قاتل فقط نسبت به ولی قصاص مهدور الدم است و حق قتل مخصوص به ولی دم است و قتل او توسط غیر ولی دم در غیر محل خود واقع شده و از مصادیق قتل از روی ظلم به شمار می‌رود (شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵:۱۵۵). بدین جهت، در بین فقیهان کسی در این حکم تردید نکرده است. ثانیاً در این صورت نیز قتل در محل خود واقع نشده است. چون هنگامی قتل در محل خود است که اجرای قصاص باشد و کشتن قاتل به وسیله غیر اولیای دم بدون اذن آنان قصاص نیست تا قتل در محل خود واقع شود و قصاص از موارد حق الناس است که استیفای آن حق اولیای دم است، برخلاف دیگر حدود که از موارد حق الله است (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۱:۱۸۹). ثالثاً فرق دیگر بین حق قصاص و قتل در سایر حدود این است که در قصاص حتی در صورت تصمیم اولیای دم بر قصاص امکان تغییر نظر اولیای مقتول وجود دارد و ممکن است حتی چند لحظه قبل از اجرای حکم از تصمیم خود مبنی بر قصاص قاتل منصرف شوند. ولی در حدود این گونه نیست و شفاعت در حدود پذیرفته نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵:۱۵۵).

تحلیل نویسنده: از آنچه گفته شد این مطلب استنباط می‌شود که بدون تردید قصاص حق مشروع و مسلم ولی دم است و تا اراده و خواست آن‌ها موجود نباشد استیفای قصاص ممکن نیست. از طرفی، در این مطلب نیز تردیدی وجود ندارد که اجرای احکام الهی و به ویژه اجرای حدود و قصاص از مهم‌ترین مسئولیت‌های دولت اسلامی است و افزون بر حکم عقل بر لزوم تصدی حاکم بر اموری که واگذاری آن به صاحبان حق موجب اخلال در نظم و هرج و مرج می‌شود اخبار معتبر متعددی نیز دلالت می‌کند. حال، اگر کسی مستحق قصاص را بدون اذن ولی دم و اجازه از حاکم بکشد، همان‌طور که در ماده ۴۲۱ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ به صراحت بیان شده: «کسی که محکوم به قصاص است، باید با اذن ولی دم او را بکشد. پس اگر کسی بدون اذن ولی دم او را بکشد، مرتکب قتلی شده که موجب قصاص است»، از باب تعدی بر حاکم و قتل فردی که نسبت به او مهدور الدم نبوده قابل قصاص است.

– وقوع قتل دوم پس از اعلام تصمیم ولی دم بر گذشت از جانی باشد: هرگاه پس از اعلام تصمیم ولی دم بر

عفو شخص ثالثی مستحق قصاص را بکشد در اینکه این قتل عمدی و جانی مستحق قصاص است تردیدی نیست. دلیل مطلب استدلال به چند موضوع است:

۱. استدلال به قیاس اولویت: به موجب آیه قرآن و صراحت ماده ۴۲۱ ق.م.ا. هرگاه اولیای دم مقتول اول قصد قصاص داشته باشند و شخص ثالث مستحق قصاص را بکشد جانی قصاص می‌شود (مغربی، ۱۴۲۳، ج ۶:۲۵۳؛ ابن‌براج، ۱۴۰۶، ج ۲:۱۹۷؛ ابن‌قدامة المقدسی، بی‌تا، ج ۹:۳۹۹؛ عوده، ۱۳۷۳، ج ۲:۲۶۰). حال، اگر اولیای دم اول عفو کنند و قصد قصاص نداشته باشند، جانی به طریق اولی مستحق قصاص است. زیرا کسی را کشته که خون او هدر نبوده است.

۲. استدلال به اصل احتیاط: احوط و اولی این است که اجازه امام و حاکم شرع در استیفای قصاص به خاطر رعایت قاعده حزم و احتیاط لازم است؛ به خصوص در موضوع دماء و به علت خروج از شبهه خلاف (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۲۸۷). پس به طریق اولی اگر اولیای دم مقتول از قصاص گذشت کنند احتیاط اقتضا می‌کند که جلوی تعدی دیگر افراد جامعه گرفته شود.

۳. جلوگیری از اختلال و هرج و مرج نظام: حق قصاص یا دریافت دیه یا عفو به موجب آیه ۳۳ سوره اسراء برای ولی دم مقتول قرار داده شده است (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۱۶۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵:۱۵۴؛ الحلی، ۱۴۲۰، ج ۲:۲۴۸؛ الخویی، ۱۴۲۲، ج ۲:۶۹؛ الموسوی السبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸:۲۲۷؛ فاضل لنکرانی، ۴۰۷: ۱۴۹؛ الموسوی الخمینی، ۱۴۱۷، ج ۲:۴۶۸). حال، اگر قرار باشد هر کسی خودسرانه اقدام به اجرای مجازات در مورد دیگران کند هرج و مرج و اختلال نظام را به دنبال خواهد داشت.

نظر برخی فقهای معاصر مبنی بر شمول شبهه و اعمال قاعده در

بعضی از فقهای معاصر از جمله مکارم شیرازی در پاسخ به این سؤال که «چنانچه شخص ثالث مستحق قصاص را بدون اذن حاکم و همچنین بدون اذن ولی دم به قتل برساند سپس ولی دم اول اعلام رضایت کند حکم چیست؟ فرمودند: مسئله از موارد شبهه و مشمول قاعده در است». حال در خصوص اعمال قاعده در بر موضوع مورد بحث باید بگوییم شبهه‌ای که فقیه معاصر فرموده در دو صورت مطرح می‌شود:

- شبهه در اجرای قصاص: در خصوص اجرای قصاص گاهی این شبهه مطرح می‌شود که ممکن است شخص ثالث

جانی مستحق قصاص را با اعتقاد به مهدور الدم بودن کشته باشد. حال در اینکه شخص ثالث مستحق قصاص هست یا خیر گفته شده هرگاه شخصی دیگری را صرفاً بر اساس تصورات و ذهنیات خود و قبل از صدور حکم در مورد او به طور خاص «مهدور الدم نسبی» یا عام «مهدور الدم مطلق» مستحق مرگ و مهدور الدم بداند و اقدام به قتل او کند سپس معلوم شود که تصورات و ذهنیات او درست نبوده (خطا در حکم) قاتل عمدی محسوب نمی‌شود و مطابق ماده ۳۰۳ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ و نظر فقها از مجازات قصاص رهایی می‌یابد. برخی از مراجع عظام نیز قتل با اعتقاد به مهدور الدم بودن مجنی علیه را از مصادیق قتل شبه عمد یا ملحق به شبه عمد می‌دانند و علاوه بر شبهات موضوعیه در شبهات حکمیه نیز قاتل به جریان این حکم هستند و معتقدند در مواردی که شخصی دیگری را با اعتقاد به مهدور الدم بودن وی بکشد سپس مشخص شود که مقتول مهدور الدم نبوده قاتل از قصاص معاف است (مرعشی شوشتری، ۱۳۸۶: ۱۴).

این دیدگاه قابل مناقشه است از این جهت که اولاً در عبارات فقها موضوع قتل مجنی علیه با اعتقاد به مهدور الدم بودن یا مستحق قصاص بودن به موارد خطا در مصداق یا اشتباه در هویت و شخصیت مجنی علیه تسری می‌یابد و شامل خطا در حکم نمی‌شود (الموسوی الخمینی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۹۹؛ الخویی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۲۰۰؛ ابن قدامه، بی تا، ج ۹: ۳۴۰). ثانیاً این گونه نیست که هر کسی اجازه داشته باشد صرفاً بر اساس تخیل یا تصور یا اعتقاد خویش دیگری را مستحق قصاص بداند و به قتل او اقدام کند و بعد ادعای اشتباه در حکم را مطرح کند و از او پذیرفته شود. چون تشخیص «محققون الدم» بودن یا «مهدور الدم» بودن اشخاص بر عهده شارع است و موضوعی نیست که بر اساس تخیل و اعتقاد اشخاص تعیین شود. همچنین، طبق قاعده احترام، اصل اولیه احترام خون افراد و حرمت تعرض به افرادی است که در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند (الموسوی الخمینی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۶۱). ثالثاً این حاکم است که صلاحیت اجرای مجازات حدود و قصاص و دیگر مجازات‌های اسلامی را دارد و تنها در موارد نادر ریختن خون افراد مباح دانسته شده است. شرع و قانون به ما اجازه نمی‌دهد که صرفاً بر اساس تخیل و تصور و اعتقاد که یک امر درونی است دیگران را واجب القتل بدانیم و اقدام به ریختن خون دیگران کنیم. چون ممکن است بعضی افراد به دلایل شخصی و انتقامجویانه اقدام به قتل دیگران کنند و سپس شبهه اعتقاد به مهدور الدم بودن مقتول را مطرح کنند و بدین وسیله از مجازات قصاص رهایی یابند. پذیرش این نظریه، علاوه بر اینکه دست دیگران را در ریختن خون هم‌نوعان خود باز می‌گذارد، جرم‌زا و توجیه‌گر عملکرد افراد سبک مغز متعصب است (مرعشی شوشتری، ۱۳۸۶: ۱۴). رابعاً تصویب ماده ۳۰۳ ق.م.ا. که قتل با اعتقاد به مهدور الدم بودن یا قصاص مجنی علیه را از مصادیق شبه عمد می‌داند این تصور و ذهنیت را به وجود آورده که از نظر قانونگذار قتل با اعتقاد به مهدور الدم بودن اشخاص از عوامل موجه جرم و باعث سقوط مجازات قصاص است. لیکن با تأمل در متون فقهی و ریشه‌یابی فقهی مسئله روشن می‌شود که این تبصره به موارد اشتباه در هویت مهدور الدم اختصاص دارد و موارد اشتباه در حکم و جاهایی که قاتل به تصور و نظر خودش کسی را مهدور الدم بداند و بعد خلاف آن ثابت شود را شامل نمی‌شود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۶: ۷۸). حال، برخلاف نظر برخی حقوقدانان، که اعتقاد را به دلیل درونی بودن قابل اثبات نمی‌دانند، به نظر می‌رسد در قانون سابق و فعلی قانونگذار اثبات اعتقاد را لازم می‌داند و صرف ادعا را کافی نمی‌داند. زیرا این ادعا خلاف اصل است و باید اثبات شود. ماده ۳۰۳ ق.م.ا. نیز به این امر تصریح کرده است. خامساً با توجه به صراحت ماده ۴۲۱ ق.م.ا. که قاتل محکوم به قصاص را مستحق مرگ می‌داند و بیان شارع در آیه ۳۳ سوره اسراء که حق قصاص را فقط برای ولی دم جایز می‌داند ادعای جهل به حکم شرعی یا حکم قانونی از سوی متعدی پذیرفته نیست؛ مضاف بر اینکه ادعای جهل قصوری در عصر حاضر به دلیل گستردگی وسایل ارتباط جمعی قابل پذیرش نیست و رافع مسئولیت کیفری نیز به شمار نمی‌آید (فیض،

۱۳۷۹:۱۸۴). سادساً به نظر بسیاری از فقها در حقوق الناس اصل بر دقت نظر و احتیاط است و چون قصاص از جمله حقوق الناس به شمار می رود به محض حصول شبهه نمی توان به قاعده درأ تمسک کرد و قاتل را از قصاص معاف دانست، بلکه باید اصول عقلایی مانند اصل عدم اشتباه و عدم غفلت و عدم نسیان و دیگر اصول عقلایی را جاری کرد. اگرچه این اصول در حدود الله که مبنای آن بر تخفیف و مسامحه است جاری نمی شود، در قصاص که از جمله حقوق الناس است و نیاز به دقت نظر زیادی دارد قابل جریان است. بنابراین، در مواردی که شبهه ای حاصل شود، چه شبهه نزد حاکم باشد چه نزد متهم یا هر دو، به صرف پدید آمدن شبهه نمی توان قصاص را منتفی دانست، بلکه باید اصل عدم نسیان، عدم خطا، و ... جاری شود که جریان اصول یادشده مانع از جریان قاعده درأ در باب قصاص می شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲:۱۶۰؛ محقق داماد، ۱۳۸۵:۸۱). بنابراین، در خصوص قصاص که از جمله حق الناس است اعمال قاعده مورد تردید است و شمول قاعده نسبت به قصاص نوعی تسری از مفاد قاعده است که احتیاج به قرینه و دلیل جداگانه دارد (عمیدزنجانی، ۱۳۸۷:۲۴۷). سابعاً مبحث مهدورالدم بودن و اشتباه در اعتقاد از اهمیت بسزایی برخوردار است. چون اگر به سهولت ادعای مهدورالدم بودن را بدون احراز و اثبات آن در دادگاه بپذیریم، منجر به تشویق سایر افراد جامعه به جرم قتل و فرار از قصاص با این مستمسک می شود.

- شبهه در پرداخت دیه: مسئله تأثیر شبهه در دیات وقتی مطرح می شود که در ابتدا قصاص واجب باشد و آن گاه به دلیل حصول شبهه قصاص ساقط و دیه جایگزین شود. حال، در خصوص دیات، با توجه به احادیثی همچون «دم المسلم لا یذهب هدراً» (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۳:۸۲) و «حق المسلم لا یذهب هدراً» (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۳:۴۱۴) نمی توان وجوب دیه را بر اساس قاعده درأ منتفی دانست. زیرا لفظ حدود مندرج در قاعده حداکثر مشتمل بر تعزیر و قصاص است و به طور قطع شامل دیه نمی شود و در فقه موردی مشاهده نشده که فقهی در صورت شبهه صرفاً با استناد به قاعده یادشده حکم به سقوط دیه دهد. دلیل وضع دیه از سوی قانونگذار اسلامی احترام خون مسلمان است که از جمله حقوق مالی اشخاص محسوب می شود. در خصوص حقوق مالی، اصل بر دقت نظر است. بنابراین، به صرف حصول شبهه نمی توان دیه را منتفی دانست و حق مسلمان را ساقط کرد (محقق داماد، ۱۳۸۵:۸۶).

دیدگاه فقها در خصوص حق اولیای دم اول بر دیه در صورت قتل مستحق قصاص از سوی شخص ثالث

دربارۀ سقوط یا عدم سقوط دیه و نیز مسئلۀ پرداخت آن سه احتمال مطرح است. البته فقیهان این احتمالات را در محل بحث مطرح نکرده اند و ما احتمالات مطرح شده در خصوص «هلاک قاتل» را که مورد بحث ما نیز یکی از مصادیق آن است مطرح می کنیم.

سقوط قصاص و دیه

احتمال نخست آن است که افزون بر سقوط قصاص دیه نیز ساقط می شود. این احتمال را شیخ طوسی در کتاب المبسوط مطرح کرده و گفته است پذیرش این نظر مقتضای مذهب امامیه است (الطوسی، ۱۳۵۱، ج ۷:۶۵). از دیگر قائلان این قول ابن ادریس در سرائر، محقق کرکی در جامع المقاصد، علامه حلی در مختلف (الحلی، ۱۴۱۸، ج ۹:۲۹۸)، و محقق اردبیلی در مجمع الفائده والبرهان هستند. دلیل این گروه از فقها بر قول خویش این است که در قتل عمدی حکم اولی و اصلی قصاص است و انتقال به دیه در طول قصاص و متوقف بر رضایت قاتل است (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۲۷۸؛ خویی، ۱۴۲۲:۸۳). بنابر این مبنای، که مشهور فقیهان امامیه آن را پذیرفته اند، چون انتقال به دیه در طول قصاص و متفرع بر مصالح دو طرف است و موضوع مصالح نیز به دلیل کشته شدن قاتل منتفی شده است نمی توان به وجوب پرداخت دیه ملتزم شد؛ مگر آنکه دلیل خاصی بر آن دلالت کند.

- عدم سقوط دیه

احتمال دوم آن است که دیه ساقط نمی شود بلکه لازم است از مال قاتل (نخست) پرداخت شود. این نظر را فقیهانی چون شیخ طوسی در کتاب خلاف و علامه حلی در کتاب های دیگر خود، جز مختلف، قول قوی تر دانسته اند و شهید ثانی در مسالک این قول را به بیشتر فقیهان امامیه استناد داده است (ابن ادریس الحلی، ۱۴۱۷، ج ۳:۳۲۹؛ محقق الکرکی، ۱۴۰۸، ج ۵:۳۹۴؛ الحلی، ۱۴۱۸،

ج ۹:۲۹۸؛ مقدس الاردبیلی، ۱۴۱۶، ج ۱۳:۴۱۲؛ النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۳۲۹؛ الموسوی السبزواری، ۱۴۱۷، ج ۲۸:۳۰۳؛ التبریزی، ۱۴۱۹:۲۷۱؛ الموسوی الخمینی، ۱۴۱۷، ج ۲:۴۸۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۰۷:۲۷۲؛ الطوسی، ۱۴۱۶، ج ۵:۱۸۴؛ الحلی، ۱۴۱۰، ج ۲:۱۹۸؛ الحلی، ۱۳۶۸:۲۳۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵:۲۶۱). البته در موردی که قاتل خودش را تسلیم اولیای دم نکرده، مثلاً فرار کرده و مرده است، بسیاری از فقها حتی کسانی که قاتل به سقوط دیه در فرض هلاکت قاتل هستند، به جهت وارد شدن روایت در این مورد، قاتل به پرداخت دیه از مال قاتل هستند، در صورتی که قاتل مال داشته باشد. در صورتی که مالی نداشته باشد، دیه را بر عهده خویشاوندان او به نحو الاقرب فالاقرب می‌دانند (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۵). دلیل این گروه از فقها بر قول خویش این است که در قتل عمدی حکم اولی ثابت در قتل عمدی یکی از قصاص و دیه است (الحلی، ۱۴۱۸، ج ۹:۲۸۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۱۳:۴۱۲). بنابر این مبنا، در اینکه با فوت محل قصاص دیه واجب می‌شود اشکالی نیست. زیرا لازمه تخییر اولیای دم بین دیه و قصاص این است که اگر قصاص ممکن نباشد حق گرفتن دیه به قوت خود باقی است.

— الزام قاتل دوم به پرداخت دیه

در مسئله «هلاک قاتل عمدی» غیر از دو احتمال یادشده نظر دیگری مطرح نشده است. در بحث مورد نظر ما، یعنی جایی که قاتل مستحق قصاص به وسیله دیگری کشته می‌شود، چون از مصادیق بحث «هلاک قاتل» است، به طور قطع، دو احتمال یادشده قابل طرح است. اما در این مسئله احتمال دیگری نیز وجود دارد که بگوییم دیه ساقط نمی‌شود و مسئول پرداخت دیه قاتل مستحق قصاص، یعنی قاتل دوم، است. بررسی موضوع مستلزم بحث در دو مقام است: جهت نخست بحث از مقتضای قاعده اولیه در مقام و جهت دوم بحث از مقتضای ادله خاص در این باب است.

جهت اول: مقتضای قاعده. بحث از این جهت مبتنی بر این است که آیا در قتل عمدی حکم اولی و اصلی قصاص است و انتقال به دیه در طول قصاص و متوقف بر رضایت قاتل است یا اینکه حکم اولی ثابت در قتل عمدی یکی از قصاص و دیه است. مشهور فقیهان مبنای نخست را انتخاب کرده‌اند (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۲۷۸). ولی مبنای اخیر را برخی از جمله ابن جنید و ابن ابی عقیل برگزیده‌اند (الحلی، ۱۴۱۸، ج ۹:۲۸۶). بنا بر مبنای اخیر، در اینکه با فوت محل قصاص دیه واجب می‌شود اشکالی نیست. زیرا لازمه تخییر اولیای دم بین دیه و قصاص این است که اگر قصاص ممکن نباشد حق گرفتن دیه به قوت خود باقی است؛ چنان که در واجب تخییری هرگاه یکی از موارد تخییر از بین برود وجوب در مورد دیگر تعیین می‌یابد. بنابر مبنای نخست که مشهور فقیهان امامیه آن را پذیرفته‌اند، چون انتقال به دیه در طول قصاص و متفرع بر مصالح دو طرف درباره آن است و موضوع مصالح نیز به دلیل کشته شدن قاتل منتفی شده است، نمی‌توان به وجوب پرداخت دیه ملتزم شد؛ مگر آنکه دلیل خاصی بر آن دلالت کند (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۵).

جهت دوم: مقتضای ادله خاص در این باب. در مبحث «هلاک قاتل» که مسئله ما یکی از مصادیق آن شمرده می‌شود برای اثبات وجوب پرداخت دیه به چند وجه استناد شده:

۱. وجه اول، تمسک به عموم آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا». عده‌ای از جمله ابن زهره در کتاب غنیه النروع، قاضی ابن براج در کتاب المهدب، ابوالصلاح حلبی در الکافی فی الفقه، نیز شیخ طوسی در کتاب نهایه گفته‌اند التزام به سقوط دیه مستلزم سلب سلطنت از ولی دم است (شهید ثانی، ۱۴۱۷، ج ۱۵:۱۵۵)، درحالی که به مقتضای این آیه ولی دم در همه موارد سلطنت دارد.

در مقام نقد این دلیل می‌توان گفت گویا استدلال به این آیه برای اثبات مدعا تمام نیست. زیرا مراد از سلطنت در آیه فقطحق قصاص برای ولی دم است و به همین جهت حتی در صورت زنده بودن قاتل اولیای دم سلطنتی بر گرفتن دیه از او ندارند و تنها در صورت تمایل قاتل برای پرداخت دیه می‌توانند از او دیه بگیرند. بنابراین، در آیه اصلاً سخنی از دیه به میان نیامده و روشن است که وقتی موضوع حکمی منتفی شد التزام به حکم دیگر در صورت انتفای موضوع حکم نخست نیازمند دلیل است (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۶).

۲. وجه دوم، تمسک به حدیث «لایبطل دم امری مسلم» در روایات بسیاری، امامان معصوم^(ع) به این امر که «هیچ‌گاه خون انسان مسلمانی به هدر نمی‌رود» با تعبیر گوناگون، برای اثبات دیه، علت آورده‌اند (الحرّ العاملی، ۱۴۲۴، ج ۱۹:۷۸). تعلیل به این مطلب نشان می‌دهد که شارع مقدّس در هیچ موردی نخواست است خونی بدون قصاص یا خونبها بماند. در بحث ما نیز می‌گوییم قول به سقوط دیه مستلزم هدر رفتن خون مسلمان است.

در مقام نقد این دلیل می‌توان گفت شمول این دلیل بر مقام محلّ تردید است؛ زیرا فرض ما جایی است که جانی جانش را برای قصاص بذل کرده و مرگ ناخواسته بر او عارض شده است و فراموش نشود که ما بنابر این مبنا که حکم اولی در قتل عمد قصاص است بحث می‌کنیم. با پذیرش این مبنا، التزام به دیه، به حکم این عمومات، مشکل است. بنابراین روایت در مورد هدر دادن اختیاری خون مسلمان است نه مثل این مورد که اختیاری نیست. به همین جهت است که در همین مورد حتی طبق نظر قائلین به لزوم دیه، اگر میّت، خودش، مال نداشته باشد و اقوام و خویشان او نیز مال نداشته باشند دیه ساقط است و مصداق ابطال خون مسلمان نخواهد بود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۷).

۳. وجه سوم، روایت ابن ابی نصر بنظری: ابن ابی نصر از امام باقر^(ع) درباره مردی که شخصی را به طور عمد کشته و گریخته و کسی بر او قدرت نیافته تا مرده است نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «اگر قاتل مال دارد، دیه از مال او پرداخت می‌شود؛ وگرنه از خویشان وی به نحو الاقرب فالاقرب دیه گرفته می‌شود» (الحرّ العاملی، ۱۴۲۴، ج ۱۹:۳۰۳). همین مضمون را ابی بصیر از امام صادق^(ع) و امام باقر^(ع) نیز نقل کرده است. تقریب استدلال بر موضوع مورد بحث این است که فرار قاتل در حکم مذکور در روایات موضوعیت ندارد؛ بلکه فهم عرفی از روایت این است که امام^(ع)، به دلیل مرگ قاتل که موجب انتفای موضوع قصاص شده، به عدم سقوط دیه حکم کرده است (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۷).

در مقام نقد این دلیل می‌توان گفت گویا استدلال به این روایات نیز تمام نیست. صرف نظر از اشکالاتی که از جهت سندی درباره این روایت و روایت‌های مشابه آن بیان شده، از جمله اینکه گفته شده درباره سند روایت برخی اشکال کرده‌اند که ابن ابی نصر مذکور در سند روایت نمی‌تواند از امام باقر^(ع) مستقیم روایت کند، پس روایت از این حیث مرسله است. البته بعضی از فقیهان اشکال ارسال روایت را با انجبار به فتوای مشهور مطابق آن رفع کرده‌اند. همچنین، برخی مراد از ابوجعفر^(ع) که در روایت آمده است را ابی جعفر ثانی یعنی امام جواد^(ع) دانسته‌اند که در این صورت روایت مرسل نخواهد بود. اشکال دیگر اینکه سند مذکور در /استبصار با سند مذکور در تهذیب متفاوت است. برخی از فقیهان نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که شیخ طوسی که این روایات را نقل کرده خود مطابق مدلول آن‌ها فتوا نداده است؛ بدین سبب، ذکر این روایات به جهت ایراد بوده است، نه از روی اعتقاد به مضمون آن (ابن ادریس الحلی، ۱۴۱۷، ج ۳:۳۳۰؛ النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۳۳۰). چون مدلول این روایت مخالف مقتضای قاعده است و نیز اصل اولی در قتل عمد آن است که مرتکب آن فقط محکوم به قصاص می‌شود و تبدیل آن به کیفر دیگری مثل دیه فقط در صورت مصالحه و توافق اولیای دم و قاتل امکان‌پذیر است و در محل بحث ما چون این توافق وجود نداشته است التزام به پرداخت دیه، از مال قاتل نخست، خلاف اصل اولی است (النجفی، ۱۳۶۵، ج ۴۲:۳۲۹). لازم است در مخالفت قاعده به قدر متیقّن و خصوص مورد منصوص در دلیل بسنده شود و حکم به غیر آن تسری داده نشود. افزون بر این، می‌توان گفت مورد مذکور در روایت با آنچه مورد سخن ما است فرق می‌کند. زیرا، در روایت، از قصاص تمکین نکرده؛ بلکه گریخته است. بدین جهت، به قدر ممکن، از او استیفای حق می‌شود و چون دستیابی به او ممکن نیست، دیه از مال او پرداخت می‌شود. به همین جهت، در مورد فرار قاتل که منجر به مرگ او شده، بسیاری از فقها به مضمون این روایت عمل کرده‌اند؛ اما درباره آنچه محلّ بحث ما است عدم استیفای قصاص به وسیله‌ولی دم به امری که به قاتل مستند باشد نیست تا دیه از مال وی پرداخت شود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۸).

در اینجا لازم است ذکر شود که به نظر نگارنده هیچ‌یک از وجوه سه‌گانه مذکور برای اثبات عدم سقوط دیه مقتولی که قاتل وی پیش از استیفای قصاص به وسیله دیگری کشته شده است کافی نیست. اما اگر استدلال به یکی از سه وجه یادشده تمام بود مقتضای آن‌ها پرداخت دیه از مال مستحق قصاص که اکنون خود کشته شده است می‌بود.

۴. وجه چهارم، روایت حرّیز: در محلّ بحث، وجه چهارمی نیز قابل استناد است که در صورت تمامیت استدلال به آن مستلزم

لزوم پرداخت دیه از مال قاتل فرد مستحق قصاص (قاتل دوم) خواهد بود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۸). «حریز می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم که مردی دیگری را به عمد کشت و او را به والی سپردند و والی نیز وی را برای استیفای قصاص در اختیار اولیای دم قرار داد. اما عده ای حمله کرده قاتل را از دست اولیای دم رها کردند. حضرت فرمود: به نظر من، آنان که قاتل را از دست اولیای دم رها کرده اند باید تا وقتی قاتل را نیاورده اند محبوس شوند. شخصی از امام (ع) پرسید: اگر در زمانی که خلاص کنندگان در حبس هستند قاتل بمیرد حکم چیست؟ حضرت فرمود: اگر در این حال قاتل بمیرد، بر آنان است تا دیه را بپردازند.» (الحر العاملی، ۱۴۲۴، ج ۱۹:۳۴).

وجه استدلال به این روایت این است که بر اساس ظهور عرفی کلام امام، چون گروهی حمله کرده و قاتل را از دست اولیای دم رها کرده اند و موجب عدم امکان قصاص شده اند، قصاص به دیه تبدیل می شود و مسئول پرداخت دیه نیز کسانی هستند که موضوع قصاص را از بین برده اند؛ پس در بحث مورد نظر ما نیز، چون قاتل موضوع قصاص را از بین برده مسئول پرداخت دیه است و از این حیث که قاتل نخست را کشته مستوجب قصاص به وسیله اولیای دم او است. اگر منصفانه بگیریم، متفاهم عرفی از روایت این است که بین مورد منصوص در روایت (جایی که قومی قاتل را رها کرده اند و او مرده است) و آنچه مورد بحث ما است (جایی که شخصی قاتل را بکشد) تفاوتی نیست و حکم مذکور در روایت به استناد مفهوم خود روایت در مورد اخیر نیز قابل جریان است (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۹).

۵. وجه پنجم، ترتیب حق اولیای دم مقتول دوم در طول عفو یا اخذ دیه به وسیله اولیای دم مقتول اول؛ ممکن است گفته شود حق اولیای دم مقتول دوم در طول عفو یا اخذ دیه به وسیله اولیای دم مقتول اول است؛ به این ترتیب که پس از قتل دوم امر به دست اولیای مقتول اول باشد. یعنی اگر اولیای مقتول اول قصد داشتند عفو کنند یا دیه بگیرند، اولیای مقتول دوم در صورت عفو مطلقاً و در صورت اخذ دیه، پس از پرداخت دیه، بالنسبه به قاتل مخیر باشند و بتوانند قاتل دوم را قصاص یا از او دیه اخذ یا وی را عفو کنند. و اگر اولیای مقتول اول قصد قصاص داشته اند، چون قاتل دوم موضوع قصاص را از بین برده است باید قاتل دوم دیه را بپردازد و در این صورت حق برای اولیای دم دوم وجود ندارد. بلی، در صورت عدم قصاص قاتل دوم حق تعزیر برای حاکم محفوظ است.

این احتمال از جهات متعدد قابل خدشه است. بیشتر ادعاهایی که در ضمن این احتمال بیان شده است با هیچ دلیل فقهی قابل توجیه نیست؛ بلکه با اصول مسلم پذیرفته شده در باب قصاص منافات دارد. همان طور که می دانیم حکم اولی در قتل عمدی قصاص است و تبدیل قصاص به دیه به توافق هر دو طرف (ولی دم و قاتل) منوط است. بنابراین، جای این پرسش جدی در این احتمال باقی می ماند که اولیای مقتول اول، چگونه می توانند با فرض کشته شدن قاتل، قصاص را به دیه تبدیل کنند. افزون بر این، در این احتمال، در صورتی که اولیای مقتول نخست، قصد قصاص داشته باشند، گفته شده است باید قاتل دوم دیه بپردازد و برای اولیای مقتول دوم حق مبنی بر قصاص وجود ندارد؛ در حالی که قاتل دوم، بدون دلیل و از روی عمد، شخصی را که در برابر وی مهذور الدم نبوده کشته است و به طور مسلم، به دلیل این قتل، مستحق قصاص است (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸، ج ۱:۷۹).

تحلیل نویسنده: از آنچه در بالا گفته شد این نتیجه حاصل می شود که به مقتضای روایت حریز که از جهت سند هم اشکالی ندارد و صحیح است قاتل فرد مستحق قصاص هم محکوم به پرداخت دیه در حق اولیای دم مقتول نخست هم محکوم به قصاص به جهت قتل قاتل (مستحق قصاص) می شود. زیرا اگر اولیای دم مقتول اول با قاتل نخست بر دیه مصالحه کرده باشند و شخص ثالثی مستحق قصاص را به قتل برساند، از باب ضمان، ملزم به جبران خسارت خواهد بود. بدیهی است که در صورت قتل مستحق قصاص الزام ولی دم او به پرداخت دیه نیز اسراف و زیاده روی خواهد بود که به موجب آیه شریفه قرآن (آیه ۳۳ سوره اسراء) نهی شده است. حال، برای اینکه حق اولیای دم مقتول اول از بین نرود، می توان اولیای دم قاتل دوم را محکوم به پرداخت دیه به اولیای دم مقتول اول، از باب جبران خسارت کرد.

در ذیل، به نمونه ای از رویه قضایی دادگاه ها در خصوص قصاص قاتل عمد از سوی شخص ثالث اشاره می کنیم:^۱

۱. به رغم تلاش گسترده در سایت های اینترنتی و کتب کتابخانه ای، در خصوص یافتن آرای قضایی دادگاه ها، متأسفانه جز مورد فوق به مورد دیگری دست نیافتیم.

در رأی اصراری ۴-۱۳۸۳/۲/۲۹ ردیف ۱/۸۳ دادگاه ایران چنین آمده است: باتوجه به محتویات پرونده، بالأخص اظهارات ناظرین صحنه وقوع جرم، مبنی بر مباشرت عبدالخدر ... به قتل عمدی حنش ... باشلیک گلوله از نزدیک و بلافاصله مبادرت حاجی ... برادر حنش که عیناً شاهد ماجرا بوده، به ایراد جرح عمدی نسبت به عبدالخدر ... و کشتن وی با سلاح شکاری سوزنی و غیر قابل تردید بودن انتساب قتل عمدی حنش ... به عبدالخدر ... و باعنایت به اظهارات حاجی ... در جلسات دادرسی که پس از م شاهدۀ کشته شدن برادرش توسط عبدالخدر به تعقیب قاتل پرداخته و بعد از لحظاتی او را از ناحیه سر مورد هدف قرار داده و به قتل رسانده است و کشتن قاتل برادرش را به فرمان الهی حق خود می دانسته و با این تصور و تحت تأثیر هیجانات حاصله به کشتن قاتل برادرش اقدام علی رغم اختصاص حق قصاص به اولیای دم شخصاً آنرا در وضعیت خاص اعمال نموده است، اگرچه از این جهت مرتکب خلاف گردیده، لیکن نظریه اینکه به موجب ماده ۲۲۶ ق.م.ا. قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق قصاص نباشد، بنابر جهات مذکور، قصاص از متهم (حاجی عبادی) ساقط می باشد.

نتیجه

آنچه از بررسی نظرات فقها به دست می آید این است که در مسئله قتل مستحق قصاص هرگاه شخص ثالث مستحق قصاص را بدون اذن حاکم و بدون اذن ولی دم به قتل برساند، سپس، ولی دم اول اعلام رضایت کند، همان طور که مشهور فقها فرمودند در اینکه شخص ثالث مستحق قصاص است تردیدی نیست. زیرا فرد جانی نسبت به شخص ثالث مهدور الدم نبوده و قتل از روی علم و اراده و عمد صورت گرفته. پس مورد از موارد قتل عمدی و مستوجب قصاص است. همچنین، ادعای شبهه حکمیه «قتل با اعتقاد به مهدور الدم بودن مقتول» و شبهه موضوعیه «اشتباه در هویت مجنی علیه» و ادعای جهل قصوری و تقصیری نیز با توجه به صراحت آیه ۳۳ سوره اسراء و صراحت ماده ۴۲۱ ق.م.ا. پذیرفته نیست و اصلاً جای شبهه نیست. زیرا التزام به حصول شبهه در چنین مواردی موجبات اخلال نظام و هرج و مرج در جامعه و جرم زدایی از موضوع را به دنبال خواهد داشت که عقل هیچ عاقلی به آن رضایت نمی دهد چه رسد به شارع مقدس که خود رئیس عاقلان عالم است. اما در خصوص وجوب پرداخت دیه، همان طور که مشهور فقها فرمودند دیه در طول قصاص و متفرع بر آن است و سلطنتی که به موجب آیه ۳۳ سوره اسراء برای اولیای دم قرار داده شده در مورد قصاص است و پرداخت دیه در صورت تراضی و مصالح طرفین امکان پذیر خواهد بود. حال اگر اولیای دم راضی به قصاص شوند و شخص ثالثی مستحق قصاص را بدون اذن آنان به قتل برساند، به دلیل انتفای موضوع قصاص، قصاص ساقط خواهد شد. بدیهی است که در مسئله مذکور، در صورت اعلام رضایت اولیای دم و گذشت آنان از قصاص، اگر شخص ثالث مستحق قصاص را بکشد، نه قصاصی خواهد نبود و نه دیه ای. البته شخص ثالث از باب تعدی بر حاکم و قتل انسانی که نسبت به او مهدور الدم نبوده قابل قصاص است. پس نظریه مشهور بر سقوط قصاص و دیه، در صورت قتل مستحق قصاص از سوی شخص ثالث و رضایت ولی دم اول بر عفو و گذشت از قصاص، تقویت می شود و پذیرش قول فقهای معاصر، مبنی بر حصول شبهه و اعمال قاعده در آن در چنین مواردی، به دلیل مناقشات که بر آن وارد می شود، مشکل و با اشکالات جدی مواجه می شود.

پیشنهاد

پیشنهاد می شود ماده ۴۲۱ ق.م.ا. بدین شرح اصلاح شود: «کسی که به قصاص محکوم است، باید با اذن ولی دم او را کشت؛ پس اگر کسی بدون اذن ولی دم او را بکشد، به دلیل از بین بردن محل قصاص در قتل نخست، تعزیر، و به واسطه قتل دوم نیز مستوجب قصاص است».

طرح این پیشنهاد بدان جهت است که مقنن ماده ۴۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، به پیروی از نظر مشهور فقها، برای ولی دم که خودسرانه اقدام به قصاص کند مجازات تعزیری پیش بینی کرده است. ۱. از این ماده می توان چنین استنباط کرد که وقتی صاحب حق برای قصاص خودسرانه مستحق تعزیر است شخص ثالث به طریق اولی، به دلیل تجرّی و گستاخی، مستحق تعزیر خواهد بود.

۱. «اگر صاحب حق قصاص، برخلاف مقررات، اقدام به قصاص کند، به تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می شود.»

منابع

قرآن کریم

- ابن براج، عبدالعزیز (۱۴۰۶). *المهذب*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن ادریس الحلّی، محمد بن منصور (۱۴۱۷). *کتاب السرائر*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰). *التحریر و التنویر*. بیروت: مؤسسه التاریخ.
- ابن عبدالکریم، زید (۱۴۱۰). *العفو عن العقوبه فی الفقه الاسلامی*. الرياض: دارالعاصمه.
- ابن قدامه، احمد بن محمود (بی تا). *المغنی*. بیروت: دار الکتاب العربی.
- ابن قدامه المقدسی، عبدالرحمان بن محمد (بی تا). *الشرح الکبیر*. بیروت: دارالکتاب العربی.
- ابن منظور، جمال الدین (۱۴۰۵). *لسان العرب*. قم: أدب الحوزه.
- آخوندی، محمود (۱۳۸۷). *آیین دادرسی کیفری*. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۷۷). *حقوق جزای عمومی*. تهران: میزان.
- باهری، محمد (۱۳۸۰). *نگرشی بر حقوق جزای عمومی*. تهران: مجد.
- بلوری، اکبر (۱۳۳۷). *عفو و بخشودگی*. مجله علمی، حقوقی، انتقادی *کانون وکلا*، ش ۵۹، د ۱۰، ۷۲-۷۵.
- بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۲۴). *السنن الکبری*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۸). *مسائل اخلاقی*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- پویافر، مهدی واستاجی، علی اصغر (۱۳۹۴). *مجازات اعدام بر اساس کنفرانس بین المللی سیراکیز (ایتالیا)*. کنفرانس بین المللی و علوم انسانی. تهران.
- التبریزی، المیرزا جواد (۱۴۱۹). *کتاب القصاص*. قم: مکتب آیه الله الظمی المیرزا جواد التبریزی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰). *منابع حقوق بشر در اسلام - حقوق بشر از دیدگاه اسلام*. تهران: الهدی.
- _____ (۱۳۸۹). *فلسفه حقوق بشر*. قم: مرکز نشر اسراء.
- الحرّ العاملی، محمد بن الحسن (۱۴۲۴). *وسائل الشیعه*. تهران: مکتبه الاسلامیه.
- الحلّی، الحسن بن یوسف (۱۳۶۸). *تبصره المتعلمین*. بی جا، انتشارات فقیه.
- _____ (۱۴۱۰). *ارشاد الاذهان*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- _____ (۱۴۱۸). *مختلف الشیعه*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- _____ (۱۴۲۰). *تحریر الاحکام*. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- الحلّی، محمد بن الحسن بن یوسف (فخر المحققین) (۱۳۸۸). *ایضاح الفوائد*. قم: المطبعه العلمیه.
- حمیری، عبدالله (۱۴۱۳). *قرب الاسناد*. قم: مؤسسه آل البيت.
- الخویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲). *مبانی تکمله المنهاج*. قم: مؤسسه احیاء آثار الخوئی.
- رهمی، روح الله (۱۳۹۳). *بررسی وظیفه دولت ها در حفظ امنیت فردی انسان ها*. پژوهش حقوق عمومی، س ۱۵، ش ۴۲، ۱۸۵-۲۱۱.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۳). *اشباه و نظائر*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۷). *مسالك الافهام*. قم: النشر الاسلامی.
- _____ (۱۴۱۲). *الروضه البهیة*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- شیری، عباس (۱۳۷۲). *سقوط مجازات در حقوق کیفری اسلام و ایران*. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- طارمی، محمدحسین (۱۳۸۶). *اعدام در نظام های کیفری*. مجله پایگاه حوزه، ش ۲۱۲.
- الطباطبایی، سید علی (۱۴۰۴). *ریاض المسائل*. قم: مؤسسه آل البيت.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۸). *آزادیهای عمومی و حقوق بشر*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲). *مجمع البیان*. بیروت: دارالمعرفه.
- الطوسی، محمد بن الحسن (۱۳۵۱). *المبسوط*. قم: المکتبه المرتضویه.
- _____ (۱۴۱۶). *کتاب الخلاف*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- علی آبادی، عبدالحسین (۱۳۸۵). *حقوق جنایی*. تهران: فردوسی.

- عمید زنجانی، عباس علی (۱۳۸۷). قواعد فقه (بخش حقوق جزا). تهران: سمت.
- عوده، عبدالقادر (۱۳۷۳). التشریح الجنائی الاسلامی (حقوق جزای اسلامی). تهران: میزان.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۰۷). تفصیل الشریعه (کتاب القصاص). قم: المطبعة العلمیه.
- فضل الله، محمدحسن (۱۴۱۹). الاسلام و منطق القوه. بیروت: الدار الاسلامیه.
- فیض، علی رضا (۱۳۷۹). مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام. تهران: ارشاد اسلامی.
- فیروزی، مهدی (۱۳۸۵). کرامت انسانی زندانیان، راهبردها و راهکارها. قم: صفحه نگار.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲). تاریخ فلسفه غرب. مترجم: بهاء الدین خرمشاهی، تهران: سروش.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۸). بایسته های حقوق جزای عمومی. تهران: میزان.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۵). قواعد فقه (بخش جزایی). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محقق الکرکی، علی بن الحسین (۱۴۰۸). جامع المقاصد. قم: مؤسسه آل البيت.
- مرعشی شوشتری، سید محمدحسن (۱۳۸۶). اعتقاد بهمهدور الدمودن رافع مسئولیت نیست. یاسنو، ۱۳۸۶/۰۶/۲۴.
- مزروعی، رسول (۱۳۹۲). گفتاری در عقلا نیت قصاص. فقه / هل بیت، س ۱۹، ش ۷۵ و ۷۶، ۲۴-۸۶.
- معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۸). سلسله پژوهش های فقهی حقوقی. تهران: جنگل.
- مغربی، محمد بن محمد (۱۴۲۳). مواهب الجلیل. بیروت: دار عالم الکتب.
- مقدس الاردبیلی، مولی احمد (۱۴۱۶). مجمع الفائده و البرهان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۹). تفسیر نمونه. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- ملک اسماعیلی، عزیزالله (۱۳۵۵). حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۲). قواعد فقهیه. تهران: میعاد.
- الموسوی السبزواری، السید عبد الاعلی (۱۴۱۷). مهذب الاحکام. بی جا: مؤسسه المنار.
- الموسوی الخمینی، سید روح الله (۱۴۱۷). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- النجفی، محمدحسن (۱۳۶۵). جواهر الکلام. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- نعمان مغربی، قاضی (۱۳۸۳). دعائم الاسلام. قم: دارالمعارف.
- نوربها، رضا (۱۳۸۲). زمینه حقوق جزای عمومی. تهران: گنج دانش.
- نوری طبرسی، میرزا حسین (۱۳۶۵). مستدرک الوسائل. قم: آل البيت.
- ولک، برنارد (۱۳۷۲). کیفرشناسی. مترجم: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: مجد.

The Holy Quran(in Arabic)

Ibn-Baraj, A.A. (1985). *Almohazzab*. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute. (in Arabic)

Ibn-Idris al-Halli, Muhammad bin Mansour (1996). *Ketab al-saraer*. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute. (in Arabic)

Ibn-Ashur, M.T.(1999). *Al-Tahrir va Al-Tanvir*. Beirut: Institute of History. (in Arabic)

Ibn-Abdul Karim, Z.(1989). *Alafv An ugobat Fe Fegh eslami*. Al-Riyadh: Dar al-Asma. (in Arabic)

Ibn Qudama, A.M.(Bita). *Al-mogni*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi. (in Arabic)

Ibn Qudama al-Maqdisi, A.R.M. (n.d.). *Al-Sharh al-Kabir*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi. (in Arabic)

Ibn Manzoor, J.D.(1984). *Lesan al-arab*. Qom: Adab Al-Hawzah. (in Arabic)

Akhundi, M.(2008). *Criminal Procedure Code*. Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance. (in Persain)

Ardebili, M.A.(1998). *General Criminal Law*. Tehran: Mizan Publications. (in Persain)

Baheri, M.(2001). *A Perspective on General Criminal Law*. Tehran: Majd Publications. (in Persain)

Beluri, A.(1958). Pardon and Forgiveness. *Scientific, Legal, and Critical Journal of the Bar Association*, No. 59, Vol.10, 72-75. (in Persain)

Bolek, B.(1993). *Criminology*. Translated by Ali Hossein Najafi Abrandabadi. Tehran: Majd. (in Persain)

Bayhaqi, A.H.(2003). *Al-Sonan Al-Kobra*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. (in Arabic)

Palmer, M.(2009). *Ethical Issues*. Qom: Research Institute for Islamic Sciences and Culture. (in Persain)

Pouyafar, M. & Astaji, A.A.(2015). *Death Penalty Based on the International Conference of Syracuse (Italy)*. Tehran: International Conference on Humanities. (in Persain)

Tabrizi, A.J.(1998). *Ketab al-Qesas*. Qom: School of Ayatollah Al-Zami Al-MirzaJavadTabrizi. (in Arabic)

Javadi Amoli, A.(2010). *Philosophy of Human Rights*. Qom: Israa Publishing Center. (in Persain)

- .(2002). *Sources of Human Rights in Islam - Human Rights from the Perspective of Islam*. Tehran: Al-Hoda Publications. (in Persain)
- Al-Harr Al-Amily, M. H. (2003). *Vasael al-shieah*. Tehran: Maktabeh al-Islamiya. (in Arabic)
- Al-Halli, H. Y. (1949). *Tabsarat al-moteallemin*. Bina: Faqih Publications. (in Arabic)
- (1989). *Earshad al-azhan*. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute. (in Arabic)
- (1997). *Mokhtalef al-shieah*. Qom: School of Islamic Studies. (in Arabic)
- (1999). *Tahrir al-Ahkam*. Qom: Imam Sadiq Institute^(AS). (in Arabic)
- Al-Halli, M. H. Y. (Fakhr al-Muhaqqin) (1968). *Eizah al-favaead*. Qom: Al-Mattaba Al-Alamiya. (in Arabic)
- Homairi, A. (1992). *Gorb al-Asnad*. Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
- Al-Khoei, S. A. Q. (2001). *Mabanitakmelat al-menhaj*. Qom: Al-Khoei Works Restoration Institute. (in Arabic)
- Rahami, R. (2014). Investigating the Duty of Governments in Maintaining Human Personal Security. *Public Law Research Quarterly*, Year 15, Issue 42, 185-211. (in Persain)
- Siyuti, A. R. A. B. (1983). *Ashbahvanazayar*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. (in Arabic)
- Shahid Sani, Z. D. A. (1996). *Masalek al-afham*. Qom: Al-Nashar Islamic. (in Arabic)
- (1991). *Al-Rowza Al-Bahiya*. Qom: Islamic Propaganda Office. (in Arabic)
- Shiri, A. (1993). *The Fall of Punishment in Islamic and Iranian Criminal Law*. Tehran: Jihad Daneshgahi Publications. (in Persain)
- Taremi, M. H. (2007). Execution in penal systems. *Journal of the Field Base*, No. 212. (in Persain)
- Tabatabai, S. A. (1983). *Riyaz al-Masaed*. Qom: Al El Bayt Institute. (in Arabic)
- Tabarsi, F. H. (1991). *Majmaa Al-Bayan*. Assembly Beirut: Dar al-Marafa. (in Arabic)
- Tabatabaei Moatamani, Manouchehr (2009). *Public Freedoms and Human Rights*. Tehran: Tehran University Press. (in Persain)
- Al-Tusi, M. H. (1932). *Al-Mabssut*. Qom: Al-Maktaba Al-Mortazawieh. (in Arabic)
- (1995). *Kitab al-Khalaf*. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute. (in Arabic)
- Aliabadi, A. H. (2006). *Criminal Law*. Tehran: Ferdowsi Publications. (in Persain)
- OmidZanjani, A. A. (1387). *Gavaedfegh (Department of Criminal Law)*. Tehran: Side. (in Arabic)
- Oudeh, A. Q. (1994). *Al-Tashriea Jenaei Eslami (Islamic Criminal Law)*. Tehran: Mizan. (in Arabic)
- FazelLankarani, M. (1986). *Tafsil al- Shariat (ketab al-Qesas)*. Qom: Al-Mattaba Al-Alamiya. (in Arabic)
- Fazlullah, M. H. (1998). *Islam va Manteg Goveh*. Beirut: Al Dar al-Islamiya. (in Arabic)
- Faiz, A. R. (2000). *Comparison and Adaptation in Islamic General Criminal Law*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. (in Persain)
- Firouzi, M. (2006). *Human Dignity of Prisoners, Strategies and Solutions*. Qom: Paghe Negar Publications. (in Persain)
- Copleston, F. (2003). *History of Western Philosophy*. Translated by Baha'uddin Khoramshahi. Tehran: Soroush. (in Persain)
- Golduzian, I. (1999). *The Essentials of General Criminal Law*. Tehran: Mizan Publishing House. (in Persain)
- MohaqqDamad, S. M. (2006). *GavaedFegh (Criminal Sector)*. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center. (in Persain)
- Mohagheq al-Karki, A. H. (1987). *Jamea Al-Maqqasid*. Qom: Al El Bayt Institute. (in Arabic)
- MarashiShushtri, S. M. H. (2007). Believing in Mahduraldam is not the responsibility. *Yas No*, 6/24/1386. (in Persain)
- Mazrouei, R. (2019). A discourse on the rationality of retribution. *Journal of Ahl al-Bayt Fiqh*, Year 19, No. 75 and 76, pages 24-86. (in Persain)
- Deputy of Judiciary Education (2008). *A series of jurisprudential-legal researches*. Tehran: Jungle. (in Persain)
- Maghrib, M. M. (2002). *mavaheb Al-Jalil*. Beirut: Dar Alam al-Katb. (in Arabic)
- Moghads Al-Ardabili, Moli Ahmad (1995). *majmaa Al-Faeideh and Al-Borhan*. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute. (in Arabic)
- Makarem Shirazi, N. (2010). *Tafsir Nemoneh*, Qom, Darul Kutub Al-Islamiyya. (in Persain)
- Malek Esmaeili, A. (1976). *General Criminal Law*. Tehran, Tehran University Press. (in Persain)
- MousaviBejnordi, S. M. (1993). *Gavaed al-feghieah*. Tehran: Mead Publishing.
- Al-Mousavi Al-Sabzwari, S. A. A. (1996). *Mohazzab al-Ahkam*. Bina: Al-Manar Institute. (in Arabic)
- Al-Mousavi Al-Khomeini, S. R. (1996). *Tahrir al-Wasila*. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute. (in Arabic)
- Al-Najafi, M. H. (1946). *Jawaher al-Kalam*. Tehran: DarulKitab al-Islamiya. (in Arabic)
- Noman Maghrib, Q. (2004). *Da'im al-Islam*. Qom, Dar al-Ma'rif. (in Arabic)
- Noorbaha, R. (2003). *Background of General Criminal Law*. Tehran, Ganj Danesh. (in Persain)
- Nouri Tabarsi, M. H. (1986). *Mustadrak al-Wasa'il*. Qom, Al-Al-Bayt. (in Arabic)